باغراز زلیخا گرم برشد / مهش چون مهر و خورشید گرشد
بهجتش زناز و حسن ملک حسن / بشکر نعمتش صد سفره پر از حسن
بخاصان گفت باید رفت از اینجا / ولی امشب بشه صبح فردا
پس آنکه بار و اهل همه حاضر شد / بسوی بارگاه روانه شد
بیاران قمر بقصر عاریت سوز / جمال حسن باقی را بر افروز
که جای تاج نخواهد بسر بهوار / زلیخا با عزیز آمیخت ناچار

رفتن ملک ریان باستقبال و داخل شدن زلیخا

چو محمل بند مشرق تا در زد / ز کوه چرخ صالح برآورد
زلیخا چون ملک صبح پیدا / نشیمن کرد در فانوس محمل
برسم مستحم گردید راهی / براه رهنمون حکم الهی
عزیزش هش رو مشغوف شد / چو موسی مستعد ضیافت طور
چو شد شاه مصر حکم فرمود / چو در شهر ملاهو ملوک آن نقد
کسی فردا نماند در نشیمن / دگر ماند کشد بر تیغ آوردن

بدمشاطه کی بازو گشایند / عروس حسن را زیور فزایند
که می آید پری هکر بهشتی / بسیر ملک جور بهشتی
ز حکم شاه فرمان نخب در شهر / تماشا باده خورد و افسر و افسر
خنا بندان آیین غم زدایند / زمین آسمان خوش دیب باشد
به تزویج صفا مردم دوبند / چراغان ملک رخشان دیدند
طرب تا وقت آتش بود بیشه / چو بقصر آنکه سه منزد همیشه
شه از خلوت سرا بیرون آمد / ز خورشید از نظاره گل چید
ملک ریان بهار بود ملکش / صفایش در فضا بر راه بین
قوی هیکل دلیر اندام جرار / بزرگی از وجودش آشکار
جمالش داده دولت را جوانی / شجاعت را شکوهش پهلوانی
بمیل تاج الر کوکب شاره / نظر بر کشت بر چشم ستاره
توانایی چو حق شد پرستش / ز برجستی چو رگ در بغل دستش
فلک صبح هنا آسمان بود / کمر می بست تیغش کهکشان بود

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)